

صاف توی چشم هایم نگاه کنید!

بازی بزرگان - ۲۰: آنتونی هاپکینز در " سکوت بره ها " ساخته جاناتان دمی

زمان انتشار: بهمن ماه ۱۳۸۴

چاپ شده در: روزنامه آسیا

در طول چند ماه از نیمه دوم سال ۸۴، ستون روزانه ای در روزنامه بیشتر اقتصادی "آسیا" به سردبیری علی جمشیدی و به پیشنهاد نیما حسنی نسب دبیر سینمایی آن داشتم با عنوان "بازی بزرگان"؛ که هر بار به وصف و شرح لحظه ای ویژه از نقش آفرینی یک بازیگر شاخص سینمای جهان و گاه هم ایران می پرداخت. این نوشته، یکی از آن یادداشت هاست که مانند بقیه، با وجود تلاش برای کمتر به کار بردن تعابیر تخصصی سینمایی و پرهیز از پیچیده شدن برای مخاطب روزنامه، همچنان می تواند در دل مباحث ساده و اولیه تحلیل بازیگری قرار گیرد.

*

*

به نظر خودم هم خنده دار و حتی کفرآمیز است که اعتراف کنم وقتی اخیراً نسخه دی.وی.دی فیلم معروف و پنج اسکار گرفته سکوت بره ها (جانانان دمی، ۱۹۹۰) را بعد از سال ها دوباره می دیدم، حس کردم بازی سِر آنتونی هاپکینز به نقش دکتر هانیبال لکتر آدمخوار، زبانم لال، کمی کلیشه ای است! با آن نوع پایین دادن سرش و مستقیم به آدم ها نگاه کردن، با بیان خاصی که گاه شبیه نفس بیرون دادن با صدا درآوردن است و ضمن زمزمه گری و یکنواختی، با لحن تهدیدآمیز و هشداردهنده حرف می زند، با لبخندهای مرموزش که دیگر به تصویر ماندگار استاد هاپکینز بدل شده و با گریم آشنایی که تقریباً نشانی از مژه و ابرو در صورت او باقی نگذاشته تا نگاه اش درنده تر به نظر برسد و بیشتر شبیه «مار» شود، همه عناصر این بازی، برای خلق تصویری از یک نابغه به لحاظ هوش و مهارت پزشکی که ضمناً آدم هم می خورد(!) به شدت همان چیزی است که هر کسی، حتی هر کارگردان و بازیگر متوسط وطنی، البته اگر در فیلمنامه اقتباسی اش کاراکتری با این پیچیدگی ها داشته باشد، برای بازی او به ذهن اش می رسد.

خب، با این حس تازه، طبیعی است که به هم ریختم. حال ام بد شد. از خودم می پرسیدم یعنی ممکن است زمان و به خصوص این که انبوه نمونه های بازی به نقش قاتلین بالفطره / serial killer ها، با تأثیرات آشکاری از هاپکینز و هانیبال لکتر همراه بوده اند، باعث شود که نقش آفرینی او طراوت آن سال هایش را از دست داده باشد و به نظرم ان کلیشه ای بیاید؟! یعنی تکرارهای دیگران از مدل بازی هاپکینز که همین ۱۵ سال پیش، اسکار گرفتن اش حتی در رقابت با رابرت دنیرو به نقش مکس کیدی تنگه وحشت (مارتین اسکورسیزی، ۱۹۹۰) به نظر همه، منطقی بود، بازی خود او را از سکه می اندازد؟

راه حل اش همیشه دوباره دیدن فیلم است. این بار «رج» زدم و فیلم را به اتفاق شاگردانم در کلاسی دیدم. گاه این جور وقت ها یکهو چیزهایی به ذهنم می رسد که خارج از کلاس، امکان ندارد عقلم بهشان قد بدهد! و ناگهان در صحنه معروف ملاقات منجر به تماس لحظه ای انگشتان هانیبال و کلاریس استارلینگ (جودی فاستر)، نکته را یافتم! هاپکینز همه آن نشانه ها و عناصر را نه فقط برای بازی به نقش یک پزشک آدمخوار، بلکه برای نمایش این که محبوب ترین کار برای هانیبال، حیرت زده کردن دیگران است، به کار برده؛ و اگر این مختصات نقش را در نظر بگیریم، آن انتخاب هایی که گفتم، اصلاً کلیشه ای و دم دست نیست. هانیبال لکتر، شاید بیش از هر شخصیت دیگری در یک فیلم فاقد فرم «مصاحبه» در تاریخ سینما، به دوربین و ما نگاه می کند و حرف می زند. او بیش از هر چیز، به یک «هیپنوتیزور» شبیه است و این را در همان صحنه که با نگاه خیره به دوربین و کلاریس، دختر را وا می دارد تا از کابوس تمام عمرش درباره صدای جیغ بره های در آستانه کشته شدن بگوید؛ درست مثل کسی که هیپنوتیزم شده و دارد درونیات و دغدغه هایی را بازتاب می دهد که در بیداری و شرایط عادی، حاضر به طرح آنها نیست.

هاپکینز عملاً با این نوع نگاه و آن لحن هراس آور و یکنواخت فرابشری، روشی را برای بازی به نقش قاتل روانی ابداع کرد که حتی بزرگانی مثل کوین اسپیسی در هفت (دیوید فینچر، ۱۹۹۵) هم از آن

تأثیر گرفتند و این را انکار نکردند؛ اما خود هاپکینز با تأکیدی که بر تسلط یا به قول خود لکتر، «تملک» او نسبت به طرف مقابل اش در این صحنه دارد، نشان می دهد که وراى یک قاتل روانی، جنبه سلطه جویانه و اعجاب انگیز و هیپنوتیزوری هانیبال لکتر، مبنای بازی اش بوده است.